

انجمن کافه نویسندگان

طراح: الینا پورامن

دیوانگان سانفرانسیسکو
زهرا شبان

دیوانگان سانفرانسیسکو

دیوانگان

نمایشنامه

قدرت دیوانگان فراتر از چیز است که تصور میکنید....



www.cafewriters.org

سایت و انجمن کافه نویسندگان با هدف ترویج فرهنگ کتابخوانی و ارتقای سطح فرهنگی و رشد سطح علم و ادبیات جامعه، بر طبق شئون اخلاقی، فرهنگ خانواده های ایرانی و با احترام به عرف حاکم بر کشور تاسیس گردید، تا بتواند فضایی سالم و فرهنگی را برای علاقه مندان به رمان و کتاب ایجاد کند.

تمامی حقوق سایت و انجمن نزد کافه نویسندگان محفوظ است. هرگونه کپی برداری از کتاب ها و رمان ها ، فایل های صوتی ، جلد کتاب ها و ... مجاز نمی باشد. همچنین نشر مجدد محتویات انجمن و سایت در رسانه ها ، اپلیکیشن ها و سایت های دیگر کاملاً غیر مجاز بوده و تیم کافه نویسندگان راضی به این کار نمی باشد. در صورت عدم رعایت قوانین، تیم کافه نویسندگان با فرد خاطی از طریق مراجع قانونی برخورد خواهد کرد.



اطلاعات اثر

دسته بندی: نمایشنامه

عنوان: دیوانگان سانفرانسیسکو

نویسنده: زهرا شبان

ژانر: جنایی، کمدی

انتشارات: کافه نویسندگان

شناسنامه‌ی اثر

ناظر: تیم ناظران کافه نویسندگان

ویراستار: الهه خاکی

طراح: الینا پورامن

کپیست: آناهیتا



cafewriters.xyz

کارکترها:

هلن بیست و هشت ساله

رز بیست و یک ساله

بیانسه بیست و پنج ساله

کاترین سی و چهار ساله

اریکا سی ساله

راشل سی و پنج ساله

ژاکلین سی ساله

فلور بیست و نه ساله

و پرستاری که در بیمارستان کار می کند.

بقیه‌ی شخصیت‌ها فقط اسم‌شان برده می شود و در نمایشنامه حضور ندارند.

خلاصه:

آن‌ها خودشان هم درست نمی‌دانند به چه جرمی، به آن مکان زجرآور فرستاده شدند! رهایی از یک مجرم، به تنهایی کار راحتی نیست؛ اما وقتی دیوانگان دست به دست هم بدهند قدرت‌شان غیر قابل تصور است...

صحنه اول:

(اتاقی با دیوارهای سفید در تیمارستان، با یک پنجره‌ی بزرگ با پرده‌ی آبی کم رنگ و هشت تخت که چهار تخت در سمت چپ اتاق، و چهار تخت در سمت راست اتاق که رو تختی‌های هم رنگ با پرده دارد. هلن و رز و بیانسه به روی تخت‌های سمت راست اتاق نشسته‌اند.)

(راشل با عصبانیت وارد میشود.)

راشل: باز شما سه تا چرا رفتین موهای فلور رو کوتاه کردین؟

هلن: حقش بود.

(رز با پررویی بلند می‌شود و به سمت راشل می‌رود.)

رز: بهت گفت که می‌خواستم خفهاش هم بکنم؟

راشل: شماها عقل تون رو از دست دادین.

رز: خب اگه عقل داشتیم که تیمارستان نبودیم.

(بیانسه و هلن با صدای بلند می‌خندند سپس رز نیز با آنها هم‌صدا می‌شود.)

بیانسه: راشل جون، بهتر هست تو دخالت نکنی و گرنه... ..

راشل: وگرنه چی؟ ها وگرنه چی؟

رز: هیچی، فقط شاید دیگه حتی تیمارستان هم راحت ندن.

راشل: حرف اضافه نزنید.

هلن: فعلاً که تو این‌جا اضافه هستی.

راشل: شما سه تا واقعاً شورش رو در آوردین.

رز: به پر و پای ما نیپیچ.

راشل: روانی‌ها گم شید.

هلن: این جا هر کی روانی تر باشه قوی تر هست.

رز: دقیقاً.

(راشل با عصبانیت از صحنه خارج می شود؛ سپس بیانسه و هلن و رز یک صدا می خندند.)

هلن: این فلور باز رفته همه چی رو به راشل گزارش داده.

رز: من که گفتم بکشیمش.

بیانسه: همین مونده زندانی مون هم کنن.

هلن: من هم با رز موافقم، باید کارش رو تموم می کردیم.

رز: چون ما تیمارستان هستیم نمی تونن زندانی مون کنن، پس نمی تونن ما رو جایی غیر از این جا

ببرن؛ بعدش هم از کجا می خوان بفهمن ما کشتیم.

(بیانسه کمی فکر می کند.)

بیانسه: درست می گید باید یه نقشه ای بکشیم.

رز: آره فقط نباید کسی بفهمه.

هلن: نگران نباش.

(کاترین با سرخوشی وارد اتاق می شود.)

کاترین: خوشگل های من چه طورین؟

هلن: روانی بعدی اومد.

رز: این جووری نگو، کاترین بی چاره که کاری نداره.

هلن: آره خب.

کاترین: دخترا من یه خبر خیلی خوب براتون دارم.

بیانسه: چی؟

کاترین: نمی‌گم.

هلن: من که گفتم روانی؛ یه روانی رو اعصاب.

کاترین: هلن تو خیلی بدجنسی، اصلاً من می‌رم بچه‌ام رو بخوابونم.

(سپس کاترین می‌رود روی یکی از تخت‌های گوشه‌ی اتاق و با بچه‌ی خیالی خود بازی می‌کند.)

رز به آرامی می‌گوید: هنوز فکر می‌کنه بچه داره؟

بیانسه: آره شب‌ها که بیدار می‌شم می‌بینم داره مثلاً بچه‌اش رو روی پاش می‌خوابونه، لالایی هم می‌خونه.

هلن: کاملاً عقلش توی این سن از دست رفته.

رز: طفلی، خدا رو شکر که ما این جور نیستیم.

بیانسه: آره واقعاً خدایا مرسی.

هلن: بگذریم، دیگه ساکت.

بیانسه: هلن می‌گم بهتر نیست از بقیه هم برای کشتن فلور کمک بگیریم؟

کاترین: چی؟ کشتن کی؟

(هلن یک ابرویی برای بیانسه بالا می‌اندازد.)

هلن رو به کاترین: هیچی هیچی، می‌گیم چه کشتن آدم‌ها عادی شده.

کاترین: آها آره... آخ بچه‌ام.

رز: چی شد؟

کاترین: هیچی گشششه من می‌رم بهش غذا بدم.

بیانسه: باشه برو مواظبش باش.

(کاترین با بچه‌ی خیالی‌اش از صحنه خارج می‌شود.)

(هلن بلافاصله در گوش بیانسه می‌زند.)

(بیانسه با تعجب دستش را روی صورتش می‌گذارد.)

بیانسه: آخ چرا می‌زنی؟

هلن: حقیقتاً. تو جلوی دهن‌ت رو نمی‌تونی بگیری؟

رز: تو ببخش.

بیانسه: حواسم نبود ببخشید.

هلن: عیبی نداره ولی حواس‌هاتون رو خوب جمع کنید؛ هیچ‌کس نباید چیزی بفهمه.

رز و بیانسه: باشه.

هلن: خب بیاین یه نقشه بکشیم تا ببینیم چه‌طور این فلور رو گیرش بندازیم.

بیانسه: برم کاغذ بیارم؟

رز: نه احمق.

بیانسه: خیلی خب من هم شوخی کردم.

رز: آره کاملاً معلوم بود.

بیانسه: ساکت باش.

هلن: می‌شه خفه شید؟

(بیانسه و رز ساکت می‌شوند.)

هلن: خوب گوش کنید.

(هلن بلند می‌شود و رو به روی آن‌ها می‌ایستد.)

هلن: الان به احتمال زیاد فلور داخل حیاط هست.

رز: خب؟

هلن: همه‌مون خوب می‌دونیم فلور شب‌ها دستشویی زیاد می‌ره.

بیانسه: آره خیلی هم می‌ره.

رز: دختره‌ی احمق هر شب با اون دستشویی رفتنش من رو از خواب می‌پروونه.

بیانسه: دقیقاً.

هلن: حالا تنها جایی که می‌تونیم اون رو بکشیم کجاست؟

بیانسه: اه نگو که.

رز: دستشویی آخه!

بیانسه: اه اه.

هلن: این قدر اعتراض نکنین؛ اگه جای بهتری می‌دونین بگید.

رز: خب... نمی‌دونم؛ ای بابا، باشه همون دستشویی.

بیانسه: باشه چی کار کنیم دیگه چاره‌ای نیست.

هلن: خب حالا باید فکر کنیم که چه‌طور بکشیمش.

(رز بلند می‌شود و کمی فکر می‌کند.)

رز: به نظرم می‌تونیم وقتی که فلور داره می‌ره به سمت دستشویی که داخل حیاط هست، از پشت

صداش رو خفه کنیم، بعد بریم پشت درخت‌های حیاط با هر وسیله‌ای که خواستیم بکشیمش و

همون جا دفنش کنیم.

بیانسه: عالی میشه، دیگه این جوری نیازی نیست بریم داخل دستشویی و اون‌جا... اه هیچی

هیچی.

هلن: بیانسه تو هم خودت رو با این دستشویی کشتی. من با ایده‌ی رز موافقم، خوشم اومد؛ این جووری راحت می کشیمش.

رز: فقط یه چیزی!

بیانسه: چی؟

رز: پرستارها رو چی کار کنیم؟ این جا پر از نگهبان هست.

هلن: اونش با من... ..

بیانسه: چه طور می خوای حل کنیش؟

هلن: الکی که من رو تیمارستان نیاوردن، حتما یکم روانی بودن توی وجودم هست.

(سپس بلند بلند هر سه می خندند.)

هلن: فقط نیاز به الکل یا هر چیز بی هوش کننده دارم.

بیانسه: من دارم.

هلن: چی؟

بیانسه: خب راستش از اون غرفه‌ی داروهای پرستارها کش رفتم.

رز: چه جووری؟

بیانسه: خیلی راحت دو روز پیش وقتی که دستم با شیشه بریده بود رفته بودم دستم رو برام باند

بزنن، دو قوطی الکل و قرص خواب آور برداشتم.

(هلن یه مشت می زند داخل بازوی بیانسه)

هلن: دمت گرم دختر.

بیانسه: بله دیگه ما این هستیم.

رز: حالا برای چی برداشتی شون؟

بیانسه: من که روی قوطی رو نخوندم؛ از قوطی شون خوشم اومد برشون داشتم، وقتی آوردم دیدم نوشته قرص خواب آور و الکل هست.

رز: ای دیوانه؛ ایول ایول.

هلن: خب حالا با چی بکشیمش؟

رز: من چاقو زیر تختم دارم با اون می کشیمش.

بیانسه: وای جدی؟

رز: آره خب لازم می شه.

هلن: از تو باید ترسید.

(زن پرستار پیری وارد صحنه می شود.)

پرستار: سلام خانوم های خوشگل.

هلن: سلام.

بیانسه: سلام.

رز: خداحافظ.

(سپس بلند می خندد.)

(بیانسه و هلن نیز به او می خندند.)

(پرستار سری تکان می دهد و سینی ای که در آن قرص و لیوان آب هست را روی یکی از تخت ها می گذارد.)

پرستار: بیان قرص هاتون رو بهتون بدم.

رز: ممنون میل شده.

پرستار: من باهاتون شوخی ندارم، سریع تر باید بخورین که برم.

هلن: باشه پیری حالا چرا عصبی می شی.

بیانسه: گناه داره این جووری حرف نزنید چاق شده عصبی هست.

(پرستار با عصبانیت لیوان های آب را دست آن سه می دهد و قرص ها را هم کف دست شان می گذارد.)

پرستار: سریع کوفت کنید.

هلن: قرص ها فایده ای نداره ها.

رز: راست می گه ما که هر چی می خوریم دیوونه تر می شیم.

بیانسه: می گم شما هم بیاین از این ها بخورین شاید براتون جواب داد.

پرستار: مثل این که شما سه تا روانی آدم نمی شید.

هلن: آدم بودیم، نیازی به تکرار آدم شدن مون نیست.

(رز و بیانسه به نشانه ی تایید برای هلن دست می زنند.)

پرستار: ای دخترهای عجوزه.

هلن: دخترا بخوریم بره، زیاد حرف می زنه.

(هم زمان هر سه نفر قرص ها را داخل دهان شان می اندازند و آب را سر می کشند.)

(پرستار لیوان ها را از آن ها می گیرد و داخل سینی می گذارد و با عصبانیت از صحنه خارج می شود.)

(بیانسه روی تخت دراز می کشد.)

بیانسه: آخیش بالاخره رفت.

هلن: قرص ها روی شما تاثیری هم داره؟

رز: نمی دونم.

بیانسه: فکر نکنم تاثیری داشته باشه.

هلن: آره خب روی دیوانه‌ها تاثیر داره.

رز: به گمونم ما هم که دیوانه نیستیم.

بیانسه: شک نکن.

بیانسه: ای خدا زودتر شب بشه راحت شیم.

رز: هنوز کو تا شب.

هلن: این احمق‌های دیگه کجان؟ از موقعه‌ای که ناهار خوردیم ندیدمشون.

بیانسه: حتما همون قسمت ناهارخوری نشستن.

رز: کار هر روزشون هست، تا موقع شام اون جا می‌شینن که کسی جاشون رو نگیره.

هلن: هر لحظه دارم به خودم امیدوار می‌شم.

بیانسه: هلن تو واقعاً دیوانه شده بودی که این جا آوردنت؟

رز: نه بابا، مادر روانیش هلن رو این جا فرستاده.

بیانسه: جدی؟ چرا به من نگفتین؟

هلن: چون خوشم نمیاد راجع به زندگیم با کسی حرف بزنم.

بیانسه: چی شد که این جا آوردنت؟

هلن: از اون جایی که بابام مرده بود و تمام ثروتش واسه‌ی من، تک فرزندش مونده بود؛ اون زن

قرصایی به خوردم داد که از لحاظ روحی روانی من رو بهم ریخت و گزارشات الکی داد و الان

این جا هستم.

بیانسه: چه مادر بدجنسی. پس واقعاً باهوش مون خودتی.

رز: منم هستم؛ من دیوانه نبودم، مردم به خاطر شوخی‌ها و خنده‌های بی‌خودم من رو راهی این جا کردن. هر کی دیوانست که تیمارستانی نیست.

بیانسه: تو که اره، اما من هم اون قدرها هم مشکل نداشتم. می‌تونستم با مشاور حلش کنم اما خانواده‌ی نامردم ترجیح دادن از شرم خلاص بشن.

هلن: مشکلات چی بود؟

(بیانسه بلند می‌شود و به سمت پنجره می‌رود، پرده را کنار می‌زند و به رو به رو خیره می‌شود.)

بیانسه: مشکلم عشق بود. ...

عشقی که خیانت کرد و رفت. ...

رز: لعنت به هر چی عشق هست.

(هلن به سمت بیانسه می‌رود و دستش را روی شانه‌ی او می‌گذارد.)

هلن: غصه نخور، تو ما رو داری.

رز: آره بیانسه ما هستیم نگران نباش.

(رز به سمت آن‌ها می‌رود و یک‌دیگر را بغل می‌کنند.)

(کاترین، ژاکلین و اریکا سرخوش وارد صحنه می‌شوند. پشت سرشان راشل و فلور با صورتی

گرفته وارد می‌شوند و به سمت تخت‌های‌شان می‌روند. راشل و فلور روی یک تخت می‌نشینند و با

عصبانیت به رز و بیانسه و هلن خیره می‌شوند. هلن به سمت فلور می‌رود.)

هلن: فلور خانوم باز که این جا اومدی.

فلور: موهام رو که کوتاه کردین، دیگه چی می‌خواین؟

رز: چشمات رو.

(سپس قاه قاه می‌خندد.)

بیانسه: مگه قرار نبود شماها تا موقع شام بمونین؟ چی شده زودتر اومدین؟

اریکا: به زور این جا فرستادن مون، وگرنه ما که نمی خواستیم بیایم.

رز: اها.

ژاکلین: راستی چرا موهای فلور بدبخت رو کوتاه کردین؟

هلن: مگه نمی دونی؟

ژاکلین: نه، من داشتم به حیوونام بیرون غذا می دادم.

بیانسه: وا! مگه تو حیوون داری؟

ژاکلین: معلومه که دارم، هر روز بهشون غذا می دم... بچه ها بین خودمون بمونه؛ زرافه هم دارم،

پشت درخت ها همیشه قایم می شه.

رز به آرامی در گوش بیانسه می گوید: این هم مثل کاترین هست، اون بچه این هم حیوون.

بیانسه: آها، من یک ماه هست اومدم، زیاد خبر ندارم.

رز: اریکا چی شد؟ مایک رو دیدی؟

اریکا: چی؟ مایک؟

هلن: آره دیگه عشقتو می گه.

اریکا: آها مایک.

بیانسه: این هم که تمام قاطی هست.

رز: آره چه جور هم.

اریکا: امروز بهم یه گل داد.

هلن: اه پس گلت کو؟

اریکا: به خود مایک دادمش چون این جا فلور از من می گرفتش.

فلور: دروغ گو دروغ گو.

هلن: نگاه اریکا هم تو رو شناخته، عجب آدم عوضی ای هستی.

ژاکلین: مگه چی شده؟

رز: چند هفته پیش فلور رفته وسایل هلن رو سوزونده، بعدش هم رفته لباس های هر سه تامون رو

سوزونده؛ دیروز هم روی من و بیانسه غذاهاش رو ریخت. هنوز هم بگم؟

ژاکلین: ای وای... فلور وای به حالت اگه به حیوون های من دست بزنی.

فلور: گمشین دیوونه های دروغ گو.

راشل: همه ی آتیش ها از سر بیانسه، رز و هلن هست.

هلن: تو یکی دهنتم رو ببند.

رز: راشل وقتی هیچی نمی دونی حرف نزن. جلوی تو خودش رو مظلوم گرفته اما در حقیقت

شیطان.

بیانسه: ول کنید بچه ها مغز این راشل پوسیده شده.

اریکا: اما... اما رز راست می گه... مایک هم حتی گفت آدم خوبی نیست، ازش فاصله بگیرم. گفت

اگه با فلور دوست باشم دیگه من رو دوست نداره.

هلن: آفرین دختر خوب، حالا به حرف مایک گوش کن و از این شی*طان دوری کن.

اریکا: باشه... تازه مایک گفت می خواد واسم حلقه درست کنه که دستم کنه.

رز: آخی.

کاترین: تو تازه میخوای ازدواج کنی؟ من بچه دارم.

اریکا: مایک گفت ازدواج که بکنیم بچه هم داریم.

کاترین: اما من الان بچه دارم؛ اسمش هم تیلور هست.

راشل: باشه باشه تمومش کنید. اگه بحث این هست که من هم شوهر دارم.

هلن: آره حتما شوهرش آبدارچی هست.

راشل: نخیر... اتفاقاً فقط به پرستارها چایی می‌ده.

رز: حالا کی گفته اون شوهرت هست؟

راشل: خودش.

بیانسه: یعنی اومده به تویی روانی گفته تو زنش هستی؟

راشل: اون گفت از آدم‌های روانی خوشش میاد و از من خوشش اومده.

ژاکلین: حیوون‌های من هم آدم‌های روانی رو دوست دارن.

رز: آره خب اون مردک هیز هیچ فرقی با حیوون نداره.

(راشل با عصبانیت به سمت رز می‌رود، یقه‌اش را می‌گیرد و با هم درگیر می‌شوند. همه هجوم

می‌آورند تا آن دو را جدا کنند و سر و صدای آنان بلند می‌شود.)

رز: ولم کنین مگه دروغ هست؟ اون مردک هیز به همه همین رو می‌گه بدبخت.

راشل: دروغ نگو، تو دیدی هیچ‌کس نگاهت نمی‌کنه حسودیت می‌شه.

هلن: راشل خفه شو.

فلور: دروغ‌گوها دروغ‌گوها... راشل آدم خوبی هست، شوهرش هم آدم خوبی هست.

بیانسه: من تو یکی رو می‌کشم ها.

اریکا: هم‌دیگه رو ول کنید... حداقل موهای هم رو بکشید.

(فلور به یاد موهای کوتاه شده‌ی مشک‌اش می‌افتد و با گریه و زاری آن‌ها را رها می‌کند. به

سمت تختی که نشسته بود می‌رود و روی تخت اشک میریزد.)

رز: راشل لباسم رو ول کن.

راشل: نه ول نمی‌کنم من تو رو می‌کشم.

هلن: تو غلط می‌کنی.

کاترین: وای بچه‌ام گریه داره می‌کنه.

بیانسه: توی این شرایط، این هم باز دیوونه بازی می‌کنه.

(کاترین از جمع دعوا خارج می‌شود، بچه‌ی خیالی‌اش را به بغل می‌گیرد و از صحنه خارج می‌شود.)

هلن: اه بسه دیگه، الان هست که پرستارها این‌جا جمع شن.

(راشل با عصبانیت جمع را کنار می‌زند و از صحنه خارج می‌شود. سپس همگی پراکنده می‌شوند و ژاکلین نیز از صحنه خارج می‌شود.)

اریکا: من هم بیرون می‌رم... . آخه بوی خاک حیاط من رو یاد مایک می‌اندازه.

رز: ای خدا این چه عاشقی هست.

(اریکا با خوشحالی و حال و هوای عاشقی از صحنه خارج می‌شود.)

هلن: به به، فلور جون که هنوز این‌جاست!

رز: اون هم تنها.

بیانسه: آخ که چه نقشه‌هایی توی سرم هست.

(فلور با ترس بلند می‌شود و اشک‌هایش را پاک می‌کند.)

فلور: من باهاتون کاری ندارم.

هلن: اما ما حسابی کار داریم.

فلور: من آدم بدی نیستم.

رز: فکر کردی نمی‌دونیم اون پرستار بیچاره که جنازه‌اش داخل حیاط پیدا شد قاتلش تو بودی؟

فلور: نه نه، من نبودم؛ اون خودش مرد.

بیانسه: ولی اون روز تو لباس‌ها و دست‌ها پر از خون بود؛ خون پرستار.

(فلور موهایش را می‌کشد و به سرش می‌زند.)

فلور: نه نه اون خودش مرد. اون من رو اذیت می‌کرد، به من قرص می‌داد، اون زن بدی بود، اون خودش مرد.

هلن: تو کشتیش... تو بودی که بهش چاقو زدی.

فلور: نه نه من نکشتم. من فقط چاقو رو زدم تو شکمش، اون خودش مرد.

رز: خب احمق کشتیش.

فلور: نه نه اون خودش مرد.

بیانسه: نگهبان تیمارستان چی؟ آقای جیب رو تو کشتی! خودم دیدم که با زنجیر خفه‌اش کردی.

فلور: فقط خفش کردم، اما نکشتمش.

هلن: ای قاتل بی‌رحم.

فلور: آدم‌های این جا رو دوست ندارم، می‌خوام همه‌شون توی آتیش بسوزن.

هلن: عمراً بزارم سر کسی بلایی بیاری.

فلور: من این جا رو دوست ندارم... آره دوست ندارم... دوست ندارم.

(فلور با زمزمه‌ی دوست ندارم از صحنه به آرامی خارج می‌شود.)

هلن: باید تا به کس دیگه‌ای آسیب نرسونده، هر چه سریع‌تر کارش رو تموم کنیم.

رز: آره کم کم دارم ازش می‌ترسم.

بیانسه: دلم می‌خواد هر چه زودتر شب بشه. فقط شب بشه، اون وقت هست که داستان فلور تموم

می‌شه.

هلن: وسایل هاتون آماده باشه که آخر شب دنبال شون نگردیم.

بیانسه: باشه، از من که لای لباس‌های کمدم هست.

رز: از من هم که جای همیشگی.

هلن: آفرین خوبه.

بیانسه: خب ما هم بریم یه هوایی بخوریم تا این پرستارهای احمق نیومدن باز ما رو به زور ببرن.

هلن: راست می‌گی، بهتره بریم.

(رز، هلن و بیانسه پشت سر هم از صحنه خارج می‌شوند.)

صحنه‌ی دوم؛ ساعت یک صبح، اتاق:

(اتاق تاریک است و همگی در خواب عمیق هستند به جز سه نفر (بیانسه، رز و هلن) که خود را به خواب زده‌اند.)

پس از یک دقیقه، فلور با چشمانی خواب‌آلود بیدار می‌شود. به سمت در می‌رود و از صحنه خارج می‌شود.)

(دیالوگ‌ها با لحن و صدای آرام)

رز: بریم دنبالش.

هلن: اول من می‌رم، بعد از ۳۰ ثانیه شما بیاین.

(هلن با دستمال‌های الکلی که از قبل آماده کرده بود آرام آرام از صحنه خارج می‌شود.)

(چند ثانیه بعد.)

بیانسه: رز... رز.

رز: چیه؟ ساکت باش بقیه بیدار می‌شن.

بیانسه: بلند شو بریم.

رز: به نظرت هلن نگهبان‌ها رو بی‌هوش کرده؟

بیانسه: آره، یالا بریم.

(رز چاقو را از زیر تختش بر می‌دارد، زیر پیراهنش پنهان می‌کند و به همراه بیانسه خیلی یواش از صحنه خارج می‌شود.)

صحنه‌ی سوم، حیاط:

(حیاطی سرشار از چمن که در انتهای آن درختانی بزرگ و در سمت چپ دستشویی کوچکی قرار گرفته‌اند.)

(فلور با خستگی و خواب‌آلودگی به سمت دستشویی می‌رود... هلن از پشت سر دنبال او می‌رود. بلافاصله دستمال الکلی‌اش را از پشت روی دهان فلور می‌گذارد، فلور بعد از کمی تقلا بی‌هوش می‌شود و به زمین می‌افتد. رز و بیانسه با عجله وارد صحنه می‌شوند و به سمت هلن می‌روند.)

رز: وای بی‌هوش کردیش؟

هلن: می‌بینی که.

بیانسه: سریع‌تر بیاین بریم دفنش کنیم.

رز: احمق، نمی‌خوایم که زنده به گورش کنیم، باید بکشیمش.

هلن: چاقویی که گفتم رو آوردین؟

رز: مگه دست خودت نیست؟

هلن: خاک بر سر شما دوتا کنن؛ یه چیز بهتون سپردم.

بیانسه: رز شوخی می‌کنه، بابا آوردیم.

هلن: رز خیلی مسخره‌ای، همین‌جا با فلور دفنت می‌کنم.

(رز قاه قاه می‌خندد که بیانسه بلافاصله دستش را روی دهن رز می‌گذارد که ساکت شود. رز چاقو را از زیر پیراهنش در می‌آورد و به هلن می‌دهد.)

رز: بیا کارش رو تموم کن.

هلن: چرا من بکشم؟ شما دوتا این کار رو کنید.

بیانسه: من دستم رو به خون کسی آلوده نمی‌کنم.

رز: باشه باشه؛ بیاین این طرف، کار خودمه.

(رز آنها را کنار می زند و با تعجب به زمین خیره می شود.)

رز: یعنی چی؟ مگه همین الان فلور این جا نبود؟

هلن: چی؟!

بیانسه: کجا رفت؟

(صدای فلور از پشت سر آن سه تا می آید.)

فلور: پس دنبال من می گردین.

(هر سه با ناباوری و ترس به سمت صدای او بر می گردند.)

هلن: تو... تو... تو... تو مگه. ...

فلور: آره من... فکر کردین می تونین از شر من خلاص بشین؟

رز: گم شو عوضی.

فلور: مطمئن باش تا وقتی آدم های این تیمارستان رو نکشم هیچ جا نمی رم.

بیانسه: مگه این که از روی جنازه ی ما رد بشی.

فلور: خب من هم دیگه همین رو می خوام. می خوام جنازه ی شماها رو دفن کنم، کم کم هم سراغ

بقیه برم.

(رز چاقو را به سمتش می گیرد و با لحنی تحدیدآمیز می گوید.)

رز: من امشب تو رو همین جا دفن می کنم.

فلور: می بینم چاقو هم اوردی.

هلن: کارت تمومه.

(فلور می خندد، چاقوی زیر پیراهنش را در می آورد و به سمت آنها می گیرد.)

فلور: من هر شب همراهم چاقو هست؛ هر جا می‌رم این رو دارم، پس من امشب کار شماها رو تموم می‌کنم، همون طور که کار چند نفر دیگه رو خیلی تمیز تموم کردم.

رز: امشب یا خون من ریخته می‌شه، یا تو... زیر همین آسمون قسم می‌خورم تا وقتی نکشمت جون نمی‌دم.

(رز به سمت او حمله‌ور می‌شود. فلور نیز به سمت او می‌رود و با هم، یک جنگ را شروع می‌کنند.)

بیانسه: رز مواظب باش.

(هلن با احتیاط به فلور نزدیک می‌شود و بیانسه نیز یواش یواش به او نزدیک می‌شود.)

رز: با این دنیا خداحافظی کن.

فلور: عمراً.

(اریکا با چشمانی گریان وارد صحنه می‌شود.)

هلن: اریکا تو این جا چی کار می‌کنی؟

اریکا: اون... اون... (به گریه ادامه می‌دهد.)

بیانسه: اون چی؟

اریکا: اون رفته به مایک گفته من دوستش ندارم. رفته گلی که دست مایک بوده رو پر پر کرده. رز اون رو بکشش.

(رز و فلور هم‌چنان در حال کشمکش بودند. فلور می‌خندد.)

فلور: دیگه مایک دوستت نداره. کم کم خودم باهاش دوست می‌شم و بعدش اون هم می‌کشم.

(اریکا با حرص و وحشیانه به سمت او حمله‌ور می‌شود. هلن و بیانسه با تقلا سعی دارند اریکا را از فلور جدا کنند تا به او آسیبی نرسد.)

(هلن از فرصت استفاده می‌کند. بلافاصله چاقو را با تقلا از دست فلور می‌گیرد و باز درگیری بین هلن و فلور ایجاد می‌شود. رز با عصبانیت از پشت، چاقو را با تمام وجود به کمر فلور می‌زند. همگی مات و مبهوت می‌مانند و فلور به روی زمین می‌افتد. رز با ترس چاقو را به زمین می‌اندازد. خود می‌نشیند و دستانش را مشت می‌کند و گریه می‌کند. هلن و بیانسه به سمت او می‌روند و بیانسه بغلش می‌کند.)

بیانسه: تموم شد... . رز تموم شد. تو جون آدم‌های این‌جا رو نجات دادی.

رز: من... من یکی رو کشتم... من کشتمش.

اریکا: مرد؟ بهتر، آفرین رز.

رز: من یه قاتلم.

هلن: ما همه با هم کشتیمش، تقصیر خودت ننداز. نگران نباش این کار تو بهترین کاری بود که در حق آدم‌های این‌جا کردی.

رز: یعنی دیگه تمام شد؟ مرد؟

اریکا: مرد... مرد... بهتر... بهتر.

(هلن به سمت فلور می‌رود و نبضش را چک می‌کند.)

هلن: تمام شد... دیگه فلور وجود نداره. ...

بیانسه: بالاخره راحت شدیم.

هلن: بیاین هر چی سریع‌تر دفنش کنیم، نباید حتی یک لکه هم ازش بمونه.

(هلن و بیانسه، فلور را بلند می‌کنند و به سمت درختان می‌برند.)

هلن: بیانسه، اون بیل پشت درخت رو به من بده.

(بیانسه از پشت درخت بیل را به هلن می‌دهد و هلن مشغول به کندن قبری برای فلور می‌شود.)

بیانسه: رز بلند شو بلند شو. ...

(رز بلند می شود و به سمت دستشویی می رود. از کنار آن سطلی را بر می دارد. شیر آب کنار دستشویی را باز می کند و سطل را پر از آب می کند.)

بیانسه: چی کار می کنی؟

رز: می خوام خون هاش رو پاک کنم.

اریکا: من هم کمک میکنم... کمک! آره، کمک به رز.

(رز با سطل آب به سمت خون های ریخته شده می رود و سعی در پاک کردن خون ها را دارد. اریکا نیز به سمت او می رود و با او همکاری می کند.)

هلن: بیانسه تمام شد. بیا داخل بندازیمش.

رز: چاقوها رو هم باهاش دفن کنین.

اریکا: من می رم بهشون می دم.

(اریکا دوتا چاقو را از روی زمین بر می دارد و به سمت گودال می رود. چاقوها را در گودال می اندازد و بدو بدو به سمت رز بر می گردد. بیانسه و هلن جنازه ی فلور را در آن گودال ایجاد شده می اندازند. هلن با بیل خاک ها را روی او می ریزد و مثل قبل خاک را یکسان می کند. سپس بیل را به بیانسه می دهد و بیانسه آن را همان طور که بود جای قبلی اش می گذارد.)

هلن: بالاخره تموم شد، یالا بریم.

(رز سطل را سر جایش می گذارد. دست اریکا را می گیرد و به سمت هلن و بیانسه می رود.)

رز: بریم، بریم دیگه این تیکه نیایم؛ حس می کنم روح فلور این جاست.

بیانسه: وای نگو تنم لرزید.

هلن: احمق نباشین، یالا بریم. دیگه نه فلور وجود داره و نه روحش. ...

اریکا: آره فلور مرد... مرد.

رز: اریکا نباید به کسی بگی ها، وگرنه همه مون رو زندان می اندازن.

اریکا: زندان کجاست؟

هلن: یه جای دور و وحشتناک که دیگه مایک هم نمی تونی ببینی.

اریکا: نه نه، من بدون مایک جایی نمی رم.

بیانسه: آفرین پس باید ساکت باشی.

ریکا: باشه باشه امشب هیچی نشده، نمیدونم فلور کجاست؛ من خبر ندارم، آره من خبر ندارم، ندارم.

هلن: آره، هیس!

(اریکا سرش را تکان می دهد و ادای هلن را در می آورد که یعنی ساکت می شود.)

هلن: یالا دخترا، زندگی دوباره به ما لبخند زد.

رز: آره به ما می گن دیوانه های سانفرانسیسکو.

بیانسه: تیترو روزنامه ها، دیوانگانی که قتل کردند.

(هر چهار نفر می خندند و دست به دست هم از صحنه خارج می شوند.)

«پایان»

کافه نویسندگان انتشارات دیجیتال کتاب متنی و صوتی

اگر تصمیم دارید کتابتان را چاپ کنید یا به تازگی اثری را شروع کنید و آن را به چاپ برسانید، به مجموعه کافه نویسندگان پیوندید

✓ نقد و نظارت و راهنمایی رایگان

کافه نویسندگان در راستای نگارش اثری مطلوب به شما یاری می دهد و از ابتدای نگارش یک اثر تا انتهای آن همراه شما خواهد بود. اثر شما در انجمن ما به طور رایگان نقد می شود و شما می توانید با کمک از نقد خود، اثرتان را ویرایش کنید و ایرادها را اصلاح کنید و به این صورت سطح اثرتان را بالا ببرید و شانس بیشتری برای چاپ داشته باشید.

✓ ویراستاری رایگان

اثر شما به صورت رایگان از نظر نگارشی ویرایش می شود و رعایت علائم نگارشی و نکات ویراستاری برای شما یک امتیاز مثبت محسوب می شود. ✓ برگزاری ورکشاپ و کارگاه های آموزشی آنلاین به صورت رایگان در انجمن نویسندگی کافه نویسندگان

شما می توانید به صورت کاملا رایگان در کارگاه های آموزشی با سرفصل های متنوع شرکت کنید و شرکت برای عموم آزاد است، شما می توانید حتی از 0 شروع کنید و در انجمن کافه نویسندگان آموزش ببینید و اثرتان را به چاپ برسانید.

✓ مشاوره های رایگان

ما برای تمام مراحل از نگارش کتاب تا چاپ و تولید آن به صورت رایگان به شما مشاوره خواهیم داد. ما با مشاوره سعی خواهیم کرد بهترین نتیجه را از اثر خود بگیرید.

✓ در کافه نویسندگان هرگز دلسرد نخواهید شد!

اگر اثر شما جهت چاپ تایید نشود، کتاب شما به صورت رسمی در سایت اصلی به صورت دیجیتال منتشر خواهد شد. خبر خوب این است که می توانید نسخه ی فروشی با قیمت توافقی خودتان را هم در فروشگاه اینترنتی کافه نویسندگان انتشار دهید و به آسانی فروش اثر خود را کنترل کنید.

✓ نیازی به پرداخت هزینه ی بالای کاغذ ندارید.

با توجه به هزینه ی بالای کاغذ و چاپ، انتشار الکترونیک بهترین گزینه است اما ما در کنار انتشار الکترونیک، چاپ رایگان هم برای شما عزیزان خواهیم داشت.

فکر آن که خودتان برای چاپ کتاب خرج کنید را از سرتان بیرون کنید، چرا که انتشاراتی که به هزینه ی نویسنده اثری را چاپ می کنند منجر به فروش نرسیدن آثار و جمع آوری کتاب ها در انباری و ضرر و زیان می شود، ما با مشاوره و راهنمایی سعی می کنیم همه چیز به نفع شما تمام شود و در کافه نویسندگان ریسکی نخواهید کرد.

✓ اعتماد و اطمینان

اثر شما در انجمن ما محفوظ می باشد و اگر اثری را به ما می سپارید دست ما امانت است، انجمن کافه نویسندگان به تمامی حقوق نویسنده احترام می گذارد و آنان را رعایت می کند. توجه داشته باشید که سودجویان از آثار شما سو استفاده نکنند که سارقان ادبی نیز کم نیستند اما خوشبختانه در کافه نویسندگان می توانید اثرتان را با خیال راحت به دست ما بسپارید تا با اسم خودتان چاپ یا منتشر شود.

✓ مجوز رسمی از فرهنگ وزارت ارشاد اسلامی

تمامی فعالیت های مجموعه کافه نویسندگان به صورت قانونی و زیر نظر وزارت ارشاد اسلامی صورت می گیرد.

✓ می توانید استعلام بگیرید!

در صفحه ی اصلی سایت و فروشگاه، قسمت پایین صفحه می توانید با کلیک بر روی نماد ها، استعلام معتبر بودن مجوز هارا مشاهده کنید.

✓ قرار داد با بهترین ناشران

ما با بهترین ناشران و معتبر ترین های کشور جهت چاپ رایگان آثار شما قرار داد بسته ایم. ما آثارتان را جهت چاپ برای انتشاراتی ها ارسال می کنیم و در راستای بهترین نتیجه و به ثمر رساندن تلاش هایتان همراه شما خواهیم بود.

✓ ما با توجه به نوع اثر و ژانر و محتوا، طبق شناخت انتشاراتی را جهت چاپ انتخاب می کنیم که با توجه به موارد ذکر شده شانس بیشتری داشته باشید، برای مثال یک انتشارات بیشتر رمان های اجتماعی چاپ می کند، اگر اثر شما اجتماعی بود اثرتان را به آن انتشارات ارسال می کنیم.

✓ نویسندگی و چاپ در تمام زمینه ها


فعالیت انجمن نویسندگی ما محدود به رمان دلنوشته و شعر نیست بلکه کتاب های علمی ادبی، دینی، روانشناسی، داستانی، خودیاری، سفرنامه، خاطره نویسی، زندگینامه، داستان های کودکان و... تمامی زمینه های نویسندگی و کتاب فعالیت دارد.

"کافه نویسندگان بهترین گزینه برای به ثمر رساندن تلاش هایتان"

کافه نویسندگان به طور قانونی آثار نویسندگان را انتشار می دهد. در صورت تمایل به انتشار هر گونه اثر در مجموعه کافه نویسندگان به صورت متنی یا صوتی، با ما در ارتباط باشید. شما می توانید اثر خود را به ایمیل پشتیبان ارسال کنید تا پس از بررسی های لازم منتشر شود.

انجمن : <https://forum.cafewriters.xyz/> 

وبسایت : <https://cafewriters.xyz/> 

اینستاگرام : [cafewriters.xyz](https://www.instagram.com/cafewriters.xyz) 

تلگرام : [cafewriters.xyz](https://www.telegram.com/cafewriters.xyz) 

ایمیل پشتیبانی : poyamonirifard@gmail.com 

پایان

